فهرست

[اصول/ حجیت خبر واحد 2](#_Toc158114918)

[پیشگفتار 2](#_Toc158114919)

[نظریه صاحب کفایه 2](#_Toc158114920)

[وجه سوم 3](#_Toc158114921)

[وجه چهارم 4](#_Toc158114922)

[بازسازی تنظیم چهار وجه 4](#_Toc158114923)

[مقام ثانی 5](#_Toc158114924)

[رویکرد اول 5](#_Toc158114925)

[رویکرد دوم 6](#_Toc158114926)

[تقریر اول: مفهوم وصف یا لقب 6](#_Toc158114927)

[مقدمات اثبات حجیت خبر عادل 7](#_Toc158114928)

[مقدمه اول: 7](#_Toc158114929)

[مقدمه دوم 7](#_Toc158114930)

[مقدمه سوم 7](#_Toc158114931)

[مقدمه چهارم 7](#_Toc158114932)

# اصول/ حجیت خبر واحد

# پیشگفتار

اولین دلیل برای حجیت خبر واحد عبارت بود از آیه شریفه نبأ، آیه ۶ سوره حجرات، در این آیه گفتیم دو مقام از بحث و دو فصل از مباحث وجود دارد.

فصل و مقام اول، مباحثی در منطوق آیه شریفه بود که نُه محور در مباحث منطوق آیه مطرح شد و آخرین محور هم بحث جهالت بود.

عرض شد که این **﴿أَنْ تُصِیبُوا قَوْمًا بِجَهَالَةٍ﴾**[[1]](#footnote-1)که در تعلیل در ذیل آیه وارد شده است یعنی چه؟ گفتیم که دو نگاه و نظریه تفسیر جهالت وجود دارد؛ یک نگاه این است که جهالت یعنی‌ عدم العلم، **﴿وَلَا تَقْفُ مَا لَیْسَ لَکَ بِهِ عِلْمٌ﴾**[[2]](#footnote-2)، **﴿إِنَّ الظَّنَّ لَا یُغْنِی مِنَ الْحَقِّ شَیْئًا﴾**[[3]](#footnote-3) این تعلیل در همان سیاق می‌فرماید **﴿أَنْ تُصِیبُوا قَوْمًا بِجَهَالَةٍ﴾**، اقدامی که بر اساس ناآگاهی و جهل است انجام ندهید، باید گفت سیاق آیه همان سیاق **﴿وَلَا تَقْفُ مَا لَیْسَ لَکَ بِهِ عِلْمٌ﴾** و **﴿إِنَّ الظَّنَّ لَا یُغْنِی مِنَ الْحَقِّ شَیْئًا﴾** و امثال اینهاست و آن‌ها را هم این‌طور معنا کنیم، بگوییم مقصود عدم علم است.

# نظریه صاحب کفایه

نظریه دیگر که نظریه مرحوم صاحب کفایه رضوان‌الله تعالی علیه و امثال ایشان بوده است این است که جهالت در اینجا یعنی نوع خاصی از ندانستن است، نادانی است که موجب اقدام غیر عقلایی می‌شود، آن نادانی و ندانستنی که همراه با امور شهوانی و غضب و تمایلات نفسانی شده است و بر اساس آن کاری که انجام می‌پذیرد محکوم به کار سفیهانه است که اخص (یا اخص مطلق یا اخص من وجه می‌شد، با آن جهالت معنای اول) این معرکه آرایی بود که در تعلیل و ذیل آیه شریفه وجود داشت.

آنچه ما تقویت کردیم نظر دوم بود اما با تقریرهای متفاوتی و تقریرهایی که در تقویت نظریه دوم و نظر مرحوم خراسانی و امثال ایشان عرض کردیم این بود که گرچه از نظر ادبی ما ترجیح می‌دهیم اصل همان ضدالعلم است،

برای نظریه دوم اولین وجه این بود که ما بر اساس ضدالحلم و آن شبکه‌سازی معنایی در لغت عرب می‌گوییم اصل جهالت به معنای دوم (سفاهت) است، وجه دوم این بود که در لغت عرب این را نمی‌گوییم ولی در منطق قرآنی بخصوص واژه جهالت یعنی سفاهت که منشأ صدور کارهای سفیهانه می‌شود. این در محدوده قرآنی است.

# وجه سوم

(که خود ما به این تمایل داریم) این بود واقعاً بین این دو معنا نمی‌توان آن معنای واقعی را دست یافت هر دو طرف یک تقریری دارد، الان تقریر هر دو طرف را بگویم هیچ کدام را نمی‌توانید نامأنوس بدانید، تقریر اول این است که می‌گوییم بجهالة مثل **﴿وَلَا تَقْفُ مَا لَیْسَ لَکَ بِهِ عِلْمٌ﴾** و **﴿إِنَّ الظَّنَّ لَا یُغْنِی مِنَ الْحَقِّ شَیْئًا﴾** است، همان را می‌خواهد بگوید.

تقریر دوم این است که در چند جای قرآن که جهالت آمده است و جاهای متعددی که مشتقات دیگر آمده است واقعاً جهل به معنای‌ عدم العلم نیست، یک جهل خاصی است، یک جهل خاصی است که فرد در اثر اینکه در معرض آن اهوی و شرایط ناصحیح روحی قرار می‌گیرد از مرزهایی عبور می‌کند، یا اینکه غافل می‌شود و فراموش می‌کند یا حتی با توجه به آن‌ها این موج او را می‌برد.

سخن در وجه سوم این بود که هر کدام از این دوتا تقریری دارد، هیچ کدام را واقعاً نمی‌شود مطمئن شد که این است و لا غیر. وجه سوم این را می‌گفت که بعد از این تردید و تردد بین این دو معنا مواجه با یک اجمال هستیم و دوم اینکه اجمال همیشه کل معنا را از دست ما نمی‌گیرد، آنجا که قدر متیقنی وجود داشته باشد و اینجا یک قدر متیقن وجود دارد، قدر متیقن آنجاست که جهل به معنای‌ عدم علم است به اضافه اینکه در برداشت عقلایی اعتماد به آن کار سنجیده‌ای نیست مثل خبر فاسق، وقتی خبر فاسق می‌آید انسان علم پیدا نمی‌کند چون اگر علم پیدا شود که دیگر جای بحث نیست. علم و اطمینان نیست از آن طرف هم اعتماد به قولی که اطمینان نیاورده است و گوینده آن هم گوینده درستی نیست. عرف این اعتماد را روا نمی‌داند تا این روا ندانستن عرف باید مفروض بگیریم یعنی همه آیه مبتنی بر یک ارتکازات و امور عقلایی هست، قرآن هم تأکید می‌کند چنین چیزی که عقلا نمی‌پسندند من هم همراه با عقلا هستم می‌گویم شما هم اعتماد نکنید.

هر جایی که این‌جوری باشد این تعلیل در دست ما هست و لذا این تعلیل یک قاعده به ما می‌دهد، قاعده را نه بر اساس مدلول اولیه بلکه بر اساس آن قدر متیقن چون در دایره و شعاع این دلالت تردید وجود دارد نمی‌دانیم ثقل آن بر عدم العلم است؟ یا تمرکز آن بر همان سفاهت است؟ بین اینها یا من وجه است یا مطلق است. در آن دایره تردید وجود دارد، شعاع گسترده این معنا یا آن معنا را تردید وجود دارد، ولی مجمع العنوانین و ملتقی العنوانین قدر متیقن است و از این آیه آن قاعده عامه‌ای که جایی که اعتماد به یک امر غیر علم‌آور باشد استفاده می‌شود و آن امر غیر علم‌آور در نگاه عقلا قابل اعتماد نباشد و دنبال آن رفتن یک نوع مذمت عقلایی باشد، شرع هم می‌گوید من این را قبول دارم شاید شرع هم نمی‌گفت با قواعدی که در باب سیره اجرا می‌کنیم آن را تأیید می‌کردیم منتهی این هم می‌گوید من هم همراه هستم. این امضاء را از عدم الردع به دست نیاوردیم از خود آیه به دست آمده است.

بنابراین تا اینجا سه درجه از استدلال برای نظریه حمل آیه بر مفهوم سفاهت استفاده کردیم.

۱- اینکه بگوییم اصلاً در لغت عرب اصالة الحقیقه جهل به معنای سفاهت است

۲- اینکه در لغت نمی‌گوییم آن طور که ایزوتسو هم می‌خواسته بگوید در لغت عرب هم اصل این بوده است یا دیگرانی که گفته‌اند ضدالعلم، اشاره‌ای به این مسئله دارد، نه، می‌گوییم در ادبیات قرآن معنای اصلی جهل و جهالت سفاهت است. این را ایزوتسو تأکید دارد.

۳- هیچ کدام از اینها نیست، می‌گوییم مردد بین دو معنایی هستیم که بین این دو است یا مطلق است یا من وجه است، با تقریرهای مختلف، تباین خیلی وجه نداشت. میان این دو کلام مجمل شده است ولی قدر متیقنی دارد و آن قدر متیقن در آیه هست. بیشتر از آن را نتوانستیم کشف کنیم.

در تعارض علت و مفهوم هر یک از این سه تقریر نتیجه‌ای دارد که بعد خواهیم گفت.

یک تقریر و وجه چهارمی هم هست که از آن عبور کردیم برای اینکه فکر می‌کردیم واضح است ولی در عین حال گفتن آن لازم است.

# وجه چهارم

خوب است در تنظیم این وجه سوم بشود و آن وجه که اجمال است وجه چهارم بشود ولی در کلام ما این وجه چهارم است این است که کسی بگوید در لغت عرب نمی‌دانم چیست؟ در منطق قرآن هم نمی‌توانم حتماً یک حکم واحد روشنی به دست بیاورم، ولی در این آیه قرائن و مناسبات حکم و موضوع است که آیه را ظهور در جهالت به معنای سفاهت می‌دهد. کار به اصالة الحقیقه در لغت عرب یا یک استعمال شایع جاافتاده قرآنی که وجه اول و دوم بود ندارم بلکه می‌گویم در آیه مناسبات حکم و موضوع و قرائنی وجود دارد که کلام را ظاهر در سفاهت می‌کند.

# بازسازی تنظیم چهار وجه

در اینجا سفاهت قدر متیقن و مراد هست لوجوه اربعه

۱- اینکه در لغت عرب اصل معنای حقیقی جهالت یعنی سفاهت

۲- نه در لغت عرب بلکه در منطق قرآن، این معنای جدید شکل گرفته است که جهالت به معنای سفاهت است.

۳- اینکه هیچ کدام از اینها نیست بلکه در این آیه قرائنی هست که مقصود از جهالت را سفاهت معین می‌کند

۴- (ما این را می‌گوییم) این است که آیه به لحاظ آن یا این اجمال دارد ولی یک قدر متیقنی وجود دارد و قدر متیقن آنجاست که هر دو باشد.

ولی در تحلیل‌های بعدی و بحث‌های مربوط به مفهوم این اهمیت دارد ولو اینکه از باب چهارم بگوییم نه از سه باب اول بگوییم.

یک نکته دیگر در لغت بگوییم، البته خیلی خفی نیست و آن نکته این است که این مشترکات لفظیه‌ای که قائلیم گاهی اشتراک لفظی در اصل ماده می‌آید و همه مشتقات آن را می‌گیرد، چه مجاز و چه مشترک لفظی، این یک نوع است و یک نوع دیگر از مشترکات لفظی وجود دارد که کل مشتقات نیست، در یکی از صیغ و ترکیب‌های ابواب است حتی صیغه فاعل، مفعول، یا فعل باب افعال، باب تفعل، این‌ها هم هست این یک نکته‌ای که وقتی می‌گوییم یک واژه‌ای مشترک لفظی شد همیشه از نوع اول نیست که کل مشتقات و خانواده این واژه مبتلای به یک اشتراک لفظی بشود گاهی این‌طور است و گاهی اشتراک در گوشه‌ای از این مشتقات و خانواده بزرگ یک لفظ پیدا می‌شود

از جمله در اینجاست که ممکن است کسی بگوید در جهل معنا اصلی همان است، اصلاً مشترک لفظی نیست و مجاز است، ولی در جهالت به عنوان مصدر یا اسم مصدر معنای جدید پیدا کرده است یا مشترک لفظی است. این هم در مشتقات وجود دارد گاهی یک حکم واحدی می‌آید کل خانواده یک واژه را با تمام مشتقات آن می‌گیرد، حقیقت، مجاز، مشترک لفظی و کذا و کذا، اما گاهی تفصیلی پیدا می‌شود در کل این خانواده لفظ این قانون حاکم نیست بلکه در گوشه‌ای از آن، در صیغه فاعل یا مفعول یا مصدر آن یا در باب ثلاثی مزید آن این معنای جدید مجازی یا مشترک لفظی پیدا شده است در حالی که در آن ماده اصلی نیست. مثلاً توکل وقتی در باب تفعل می‌آید یک چیز جدیدی پیدا بشود.

این نُه مبحث مهم در منطوق آیه شریفه بود.

بر اساس این مباحثی که در منطوق گفته شد حصیله بحث آیه نبأ در منطوق حاوی یک دقائق و احکام متعددی است از این قبیل که حدود چهارده مورد را یادداشت کرده‌ام. اینها نکات مهمی است که از این مباحث درباره آیه استفاده می‌شود.

# مقام ثانی

مقام ثانی که بحث اصلی در اینجاست آن است که این آیه دارای مفهومی است غیر از این لایه آشکار منطوقی که اعتبار را از خبر غیر ثقه نفی می‌کند با آن طول و عرض و دامنه‌ای که در آیه بود، آیا یک نیم‌نگاهی هم به آن روی سکه می‌افکند و لایه پنهانی که در آیه هست؟ و آیه گوشه چشمی دارد به این که این را می‌گوید اعتبار ندارد هم‌زمان می‌خواهد بگوید آن که خبر ثقه باشد، معتبر است ولو علم نیست، آیا چنین چیزی هست یا خیر؟ این مقام ثانی در بحث است.

## رویکرد اول

در این مقام ثانی تقریرهای متعددی وجود دارد بر اینکه آیه مفهوم دارد، یک لایه پنهانی دارد، یک نگاه و رویکرد در این مقام دوم این است که آیه هیچ لایه پنهانی ندارد و آیه می‌گوید خبر فاسق قابل اعتماد نیست و اعتبار نیست ولی خبر عادل چیست؟ آیه ساکت است، شبیه این که می‌گوید اکرم العالم، می‌گوییم جاهل را چگونه؟ لقب که مفهوم ندارد، کاری به آن ندارد که مطلقاً جاهل اکرام دارد یا ندارد، اینها را ساکت است و باید سراغ ادله دیگر رفت. این یک نگاه است که آیه فقط منطوق دارد و لایه نهان و مرحله مفهومی در آن وجود ندارد.

## رویکرد دوم

اما نگاه و رویکرد دیگری که جمع کثیری از بزرگان به آن تمایل دارند آن است که آیه دارای مفهوم است این رویکرد دوم حدود هشت تقریر دارد،

از یک منظر کلی دو یا سه تقریر است منتهی هر کدام ریزه‌کاری‌هایی دارد لذا تعدد پیدا می‌کند. منظر کلی این است که (در رسائل هم آمده است) مفهوم در آیه قائل بشویم؛

۱- از باب وصف و لقب

۲- از باب شرط

۳- از باب تعلیل و اثبات حکم و موضوع

به دلیل اینکه در هر یک از این سه تقریرهای متفاوتی است وجوه استدلال به آیه برای حجیت خبر ثقه و عادل متعدد می‌شود و اولین وجه را تمسک به مفهوم وصف با تقریری که در کلام شیخ اعظم مرحوم انصاری رضوان‌الله تعالی علیه وارد شده است، قرار می‌دهیم.

# تقریر اول: مفهوم وصف یا لقب

کلام مرحوم شیخ در رسائل این است: الثانی؛ (در رسائل وجه دوم قرار داده شده است ولی ما وجه اول قرار دادیم) من طریق مفهوم الوصف این تعبیر مفهوم وصف را توجه دارید اینجا دقیق نیست چون مفهوم وصف این است که می‌گوید اکرم العالم العادل، مفهوم وصف آن که الان در اصول هست به معنای خاص مقابل لقب به کار می‌رود یعنی گفته می‌شود لقب این است که گفته است اکرم العالم، عالم مفهوم دارد یا خیر؟ وصف آنجاست که می‌گوید اکرم العالم العادل، عادل مفهوم دارد یا خیر؟ می‌گویند وصفِ معتمد بر موصوف است، این مفهوم خاص وصف است، مقابل لقب. در آیه شریفه هم اگر به این اصطلاح خاص بگیریم باید بگوییم لقب است، **﴿إِنْ جَاءَکُمْ فَاسِقٌ﴾** نگفته است إِنْ جَاءَکُمْ مخبرٌ فَاسِقٌ، منتهی گاهی وصف در معنای عام به کار می‌رود اعم از لقب و وصف به معنای خاص.

بنابراین من طریق مفهوم الوصف اینجا گفته می‌شود یا در آن تسامح است یا معنای عام مقصود است و اینجا به اصطلاح خاص لقب است. ایشان این جور می‌فرمایند: الثانی: من طریق مفهوم الوصف أنّه تعالی أمر بالتثبّت عند إخبار الفاسق إِنْ جَاءَکُمْ فَاسِقٌ و قد اجتمع فیه وصفان، در این مورد دو وصف وجود دارد؛ ذاتیّ و هو کونه خبر واحد، این یک وصف ذاتی دارد که جنس مسئله است که خبر واحد است و عرضیّ و هو کونه خبر فاسق، ذاتی دارد که اینجا خبر است و یک وصفی بر آن عارض شده است که این خبر فاسق است. و مقتضی التثبّت هو الثانی؛ آن که علت تثبت است فاسق بودن است نه خبر بودن. للمناسبة والاقتران؛ فإنّ الفسق یناسب‌ عدم القبول، فلا یصلح الأوّل للعلّیّة؛ و إلاّ لوجب الاستناد إلیه؛ إذ التعلیل بالذاتیّ الصالح للعلّیّة أولی من التعلیل بالعرضیّ؛ قبل حصول العرضیّ، اینکه تثبت آمده است روی ان ترکیبی که ذاتی و عرضی در ان هست خبر است و خبر فاسق است، این که روی این مجموعه آمده است مناسبات حکم و موضوع اقتضا می‌کند که علت این تثبت ان وصف خاص باشد و الا اسناد این تثبت به این کل در حالی که علت اصلی کونه خبراً هست. این از نظر عقلایی قبیح است برای اینکه موجب لغویت فسق در موضوع می‌شود.

# مقدمات اثبات حجیت خبر عادل

برای تقریر مفهوم وصف یا لقب در آیه به منظور اثبات حجیت خبر عادل به عنوان مفهوم چند مقدمه را در بیان ایشان باید توجه کرد.

## مقدمه اول:

اینکه واضح است موضوع نسبت به حکم علیت و اقتضاء دارد، به معنای خاص خود، همیشه موضوع علت ترتب حکم است، عالم مقتضی وجوب اکرام است، اگر عالم را به عنوان موضوع بگیریم، موضوع همیشه نقش اقتضاء و علیت نسبت به حکم دارد.

## مقدمه دوم

این است که گاهی موضوع امر واحدی است، گاهی موضوع متعدد است. در آنجا که امر واحد باشد روشن است اما آنجا که امر مرکب باشد مجموع از چیزها به عنوان موضوع در کلام متکلم آورده شود این مجموع من حیث المجموع مؤثر است.

## مقدمه سوم

این است که مجموع که گفتیم مؤثر است غالباً این طور است که یک وصف جنسی و فصلی و عرضی دارد؛ عالم و عادل، خبر مخبر و اینکه خبر فاسق است. جایی که عام و خاص باشد آن موضوع مرکب حتماً باید آن عنوان خاص لااقل جزء اخیر علت تامه باشد و باید دخالت داشته باشد و اگر دخالت نداشته باشد موجب یک نوع لغویت است. می‌گوییم این دخالت ندارد.

## مقدمه چهارم

این است که وقتی آن وصف خاص نباشد باید گفت این حکم نیست و الا معنا ندارد که بازهم این حکم باشد.

این چند مقدمه را که کنار هم بگذاریم اینجا مفهوم پیدا می‌شود که ظاهر کلام حتی اگر شرط هم در کار نباشد؛ خبر المخبر الفاسق، یجب تثبت عنده، یا لااعتبار به. آن که در عدم اعتبار مؤثر است صرف خبر بماهوهو نیست بلکه آن ویژگی منضم به آن است که عبارت است از فاسقیت مخبر است. این فسق مخبر است که این تثبت و عدم اعتبار را آورده است و این علت که شد اگر نبود باید بگوییم دیگر عدم اعتبار هم نیست، همان اعتبار می‌شود. این بیانی است که مرحوم شیخ اینجا آورده‌اند و محل بحث‌های زیادی قرار گرفته است.

1. [سوره حجرات، آيه 6.](http://lib.eshia.ir//17001/1/516/6) [↑](#footnote-ref-1)
2. [سوره اسراء، آيه 36.](http://lib.eshia.ir//17001/1/285/36) [↑](#footnote-ref-2)
3. [سوره یونس، آيه 36.](http://lib.eshia.ir//17001/1/213/36) [↑](#footnote-ref-3)